

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

تألیف آلبر اولیویه
ترجمه منوچهر هزارخانی
فرستنده: فرید پرواز
۱۵ نومبر ۲۰۱۴

از کتاب «کمون»

چگونه نخستین انقلاب کارگری جهان به قدرت می‌رسد – اگست ماه کمون

اگست ۱۸۷۰

فرانسوی‌ها، بی‌خبر از همه جا و همه چیز، در رؤیا بهسر می‌بردند. ارتش مقتدر پروس و ارتش بی‌تحرک و بی‌سازمان امپراتوری دوم فرانسه درگیر جنگ‌اند. روز ۶ اگست از پورس [پاریس]، قوطی پخش شایعات، خبر می‌رسد که ارتش پروس شکست خورده و ۲۵۰۰۰ اسیر جنگی داده است. شایعه در همه جا می‌پیچد. روزنامه مارچنیز آن را در بوق می‌دمد. هر کس مدعی است که متن خبر را خودش دیده است. ادمون دو گنکور در دفتر خاطراتش می‌نویسد: «چه توهم غریبی!» اما نه، این توهم برای فرانسویانی که سه‌چهارم‌شان در خواب و خیال‌اند غریب نیست، عادی است. همان روزی که فرانسوی‌ها خیال می‌کردند فاتح‌اند، شهرهای فروشویلر و فورباخ سقوط می‌کنند و آلزاس تسلیم می‌شود.

فردای آن روز شهر گیج و ساکت و بی‌حرکت است. اما از آن عصر دوباره جنب و جوش شروع می‌شود. چون اپوزیسیون پی می‌برد که شکست امپراتوری سکوی پرش بی‌نظیری برای اوست. سرود مارچنیز و فریاد «زنده‌باد جمهوری!» در شهر می‌پیچد. دولت سراسیمه می‌شود و می‌خواهد بیست نفر از نمایندگان چپ، از جمله گامیتا، آراگو، و ژول فاور را دستگیر کند و به‌بل – ایل بفرستد. امیل اولیویه حکومت نظامی اعلام می‌کند و خواستار تشکیل مجلس می‌شود. روز ۹ اگست، در مجلس پیشنهاد ژول فاور مبنی بر فرستادن کمیته‌ای ۱۵ نفری از نمایندگان نام‌الاختیار برای عقب راندن تهاجم خارجی از سوی رئیس مجلس مخالف قانون تلقی و رد می‌شود. نمایندگان چپ به هیجان می‌آیند و مردم را برای نجات وطن فرا می‌خوانند. گرانیه دو کاساتیاک از این سرسختی اپوزیسیون حیرت می‌کند و فریاد می‌زند: «این که سرآغاز یک انقلاب است!»

اما انقلاب از بیرون مجلس آغاز می‌شود. کارگران بلویل به میدان کنکور می‌ریزند و فریاد می‌زنند: «مرگ بر اولیویه!» این خواست آن‌ها اتفاقاً زود برآورده می‌شود. در پایان جلسه، کابینه او جایش را به کابینه پالیکانو می‌دهد. وخامت وضع نظامی به فضاحت اوضاع اقتصادی می‌کشد. روز ۱۳ اگست ورشکستگی مالی به حدی است که مجلس مجبور می‌شود به جای ۵۰۰ میلیون فرانک، دستور چاپ ۲۴۰۰ میلیون فرانک اسکناس جدید را بدهد. در این میان وضع انقلابیون چگونه است؟ محافل کارگری به سبب بیکاری یا اجبار به کار کردن در صنایع جنگی،

مخالفت با جنگ و کنارگیری از درگیری زیر عنوان صلحدوستی، در ضعف و بی‌سازمانی به‌سر می‌برند. تنها بلانکیست‌ها مانده‌اند که با کمال میل حاضراند بازی ۱۷۹۳ را تکرار کنند. «پیرمرد» که مخفیانه از بروکسل گریخته و به‌پاریس آمده، اکنون دستجات مسلح و آماده‌ای دارد. پس از چند جلسه در خانه نود، تصمیم گرفته می‌شود که روز ۱۴ اگست به‌ایستگاه آتش‌نشانی لاولیت حمله برند و جنگ‌افرازهای موجود در آن را ضبط کنند.

۱۴ اگست

جنگ هنوز دور است و بولوار لاولیت در این روز تعطیل، آرام و آراسته است. مردم دور شعبده‌بازان حلقه زده‌اند یا زیر آفتاب لخت‌کننده تابستانی به‌آرامی گردش می‌کنند و می‌کوشند گرفتاری‌های‌شان را فعلاً فراموش کنند. بلانکیست‌ها هم این‌جا و آن‌جا پراکنده‌اند و انتظار رسیدن ساعت مقرر را می‌کشند. ساعت ۳ بعدازظهر، صدای سوتی بلند می‌شود. صد نفری به‌سرعت گرد هم می‌آیند و به‌ایستگاه آتش‌نشانی هجوم می‌برند. **بلانکی** و **نود** پیشاپیش آن‌ها حرکت می‌کنند. جنگ درگیر می‌شود. طرف، آن‌طور که تصور می‌شود، کوتاه نمی‌آید. سعی می‌کنند مذاکره کنند، اما گروه‌بان‌ها سر می‌رسند و دوباره نبرد در می‌گیرد. فریادهای «زنده‌باد جمهوری!»، «مرگ بر پروسی‌ها!» و «مسلح شوید!» کسی را بر نمی‌انگیزد. مردم وارفته و مبهوت مشغول تماشای یک رژه‌اند. **بلانکی** خود را در میان توده‌ای که بیست سال به‌دنبالش می‌گردد و هنوز پیدایش نکرده، گم و گور می‌کند. شب‌هنگام، **نود** و **بریده** در اثر بی‌احتیاطی در بولوار دستگیر می‌شوند. **پالیکانو**، که یک دروغ‌بیش‌تر یا کمتر برایش تفاوتی ندارد، از این فرصت طلایی بهره می‌گیرد و [در مجلس] اعلام می‌کند: «این‌ها مزدوران پروسی‌اند. مدارکش در جیب من است و می‌توانم نشان‌تان بدهم.» اما، به‌گفته **بلانکی**، هیچ یک از نمایندگان نگفت: «نشان بدهید.»

پایان اگست

پالیکانو سیاست سکوت [در برابر حوادث] را منظم‌اً دنبال می‌کند. مطبوعات فقط شایعات و اخبار نادرست پخش می‌کنند و با این کار بر اضطراب پاریسی‌ها می‌افزایند. **تنیر**، دشمن امپراتوری و جنگ، دوباره وارد صحنه می‌شود. اما نمی‌تواند نقش آقای «مگه به‌شما نگفتم؟» را درست و حسابی بازی کند، چون نقش فرماندهی هم وسوسه‌اش می‌کند، چرا که در کتاب‌های تاریخی‌اش از هنر قشون و نقشه‌های جنگی آن قدر گفته بود که حال بتواند خودش را یک ستراتیژ واقعی بداند. **تنیر** می‌خواهد مدافع پاریس باشد، به‌بقیه فرانسه کاری ندارد. می‌گوید: «من بودم که تمام استحکامات پاریس را ساختم.» آرزو می‌کند که دشمن، پاریس را محاصره کند تا او نشان بدهد که یک من‌دوغ چقدر کره دارد. روز ۱۹ اگست، تصویب‌نامه‌ای ایجاد یک «کمیته دفاع از استحکامات پاریس» را اعلام می‌کند که به‌زودی قرار می‌شود از خدمات آقای **تنیر** هم استفاده کند. کمیته‌چی‌ها مشغول ورّاجی‌های خودشان بودند که روز ۲ سپتمبر خبر سقوط سدان می‌رسد. **تنیر** کاملاً گیج می‌شود. وزیر امپراتوری که این خبر را به‌او می‌دهد، از او می‌پرسد آیا قصد دارد کاری بکند؟ **تنیر** جواب می‌دهد: «من دیگر هیچ چیز نیستم.»

۳ سپتمبر

پالیکانو صبح خبر فاجعه را به‌مجلس می‌دهد، مجلس از هم‌وا می‌رود. هیچ کس نمی‌داند چه باید کرد. پارلمان از مردم بریده، پاریس در خود فرو رفته و فرانسه هاج و واج است. نه احساسی هست نه فکری. گروه‌ها، احزاب، افراد، همه درب و داغان شده‌اند. اما شب‌هنگام – مثلاً شب ۶ اگست – پاریس تب می‌کند. مردم به‌روزنامه‌فروشی‌ها هجوم می‌آوردند با هم بحث می‌کنند، هیجان‌زده و مضطرب‌اند. به‌تزدگی جای خود را به‌خشم و غضب داده است. **ادمون دو**

گنکور در خاطراتش می‌نویسد: «سرانجام با منظره آشفته و متلاطم ملتی روبه‌رو شده‌ایم که تصمیم گرفته است خود را [با کمک] ناممکن‌های ادوار انقلابی نجات دهد.»

۴ سپتمبر

در صبحگاه این یکشنبه ابری، نمایندگان هنوز نتوانسته‌اند تصمیمی بگیرند و در پیچ و تاب کلماتی‌اند که واقعیت را، بی‌آن تغییر دهد، از نظرها پنهان کند. اما توده مردم در این خط نیست. از ساعت ۱۰ صبح کارگران حومه پاریس و بورژواهای دموکرات در میدان گنکور منتظر اعلام خبر خلع امپراتوراند. حدود ساعت ۲، در پی اعلام تنفس مجلس، بخشی از گارد ملی که به مردم پیوسته وارد مجلس می‌شود و مردم را به دنبال خود می‌کشد. راهروها و تریبون‌ها خیلی زود اشغال می‌شود. **اشنیدر**، رئیس مجلس، کرسی‌اش را ترک می‌کند. **رژر**، یکی از اعضای کمون آینده روی میز می‌رود و خطاب به **تنیر** و سایر نمایندگان می‌گوید: «مردم دیگر صبر نمی‌کنند. ما تا ساعت ۲ صبر کردیم. حالا خودمان خلع امپراتوری را اعلام می‌کنیم.» **گامبتا** پشت تریبون می‌رود و با صدای گرم و صافش اعلام می‌کند: «لوئی ناپلئون بناپارت و سلسله‌اش از این پس بر فرانسه حکومت نمی‌کنند.» **هیاو** و **هممه** ادامه دارد. **ژول فاور** بهترین راه خروج از بی‌نظمی را در انجام مراسم سنتی انقلاب‌ها می‌بیند و از مردم می‌خواهد با هم به‌شهرداری بروند. مردم هم راه می‌افتند. ساعت ۴ بعدازظهر استقرار جمهوری اعلام می‌شود. شهر غرق در شادی است و پروسی‌ها فراموش می‌شوند.

جلو در مجلس مردی تفنگ به‌دست مردم را دعوت می‌کند: «ورود آزاد است، داخل شوید.» و مردم هجوم می‌آورند. مردم، آشکارا، به‌چیزی که واژگون کرده‌اند بیش از حکومتی که قرار است به‌آن‌ها معرفی شود، اهمیت می‌دهند. به‌سقوط «دیکتاتور» و عنوان جمهوری دلخوش‌اند و به‌جنگ و فرانسه فکر نمی‌کنند. ساعت ۵ هنوز دستپخت پارلمان حاضر نیست. انقلابیون خارج شهرداری، انترناسیونالیست‌ها و بلانکیست‌ها نمی‌خواهند **بلانکی**، **فلورنس**، **دولکلوز**، و **فلیکس پیا** را در حکومت جای دهند. اما نمایندگان دست به‌عصا شده‌اند. چانه زدن‌ها ادامه می‌یابد، چون هیچ نیروئی آن قدر قوی نیست که بتواند خواست خود را بر دیگران تحمیل کند. سرانجام تصمیم می‌گیرند به‌طناب آرای عمومی آویزان شوند و تصویب می‌کنند که همه نمایندگان پاریس یک «حکومت دفاع ملی» با رهبری نظامی ژنرال **تروشو** تشکیل دهند، چون همه نمایندگان جمهوریخواه‌اند (جز **تنیر** که او هم مجازاً جمهوریخواه است)، بنابراین حکومت خود به‌خود جمهوریخواه از آب در می‌آید.

با کنار گذاشتن نمایندگان ولایات، شکافی میان پاریس و شهرستان‌ها پیدا می‌شود و مردم پاریس منفور ساکنان شهرهای دیگر می‌شوند. سربازان روحیه‌شان را باخته‌اند، اما **تروشو** به‌زودی قشون را سر و سامان می‌دهد، به‌طوری که رژه نظامی ۱۳ سپتمبر او را قهرمان و نجات‌دهنده پاریس می‌کند. توده کم‌حافظه او را یکی از قربانیان امپراتور به‌حساب می‌آورد و فراموش می‌کند که در کودتای ۲ دسمبر او **وردست مارشال دوسن آرنو** بود. پاریس غرق در شور و هیجان است، اما کسی نمی‌داند وضع به‌کجا خواهد کشید.

بلانکی، که از ۴ سپتمبر مخفی شده بود، توصیه کرده بود: «مردم را به‌گرفتن مجلس تشویق کنید. نمایندگان اپوزیسیون را مجبور کنید سقوط امپراتوری و برقراری جمهوری را اعلام کنند و بالاخره **نود** و **بریدو** را که محکوم به‌اعدام شده‌اند از زندان نجات دهید.»

همه این کارها انجام شده بود و همه منتظر بودند که «پیرمرد» حالا چه خواهد گفت. **بلانکی** خلاف انتظار توجه خود را معطوف مسأله میهن می‌کند. «وطن در خطر است.» این موضعگیری **بلانکی**، هوادارانش را سردرگم می‌کند. اما

بهزودی متوجه اشتباه خود می‌شوند. در میان انترناسیونالیست‌ها هم نوسان‌هایی وجود دارد. شب ۴ سپتمبر، مجمع کارگری بیانیه‌ای خطاب به مردم المان صادر می‌کنند:

«فرانسه جمهوریخواه از تو دعوت می‌کند که به‌نام عدالت، سلاح را زمین بگذاری، وگرنه ما مجبور خواهیم شد تا آخرین نفر بجنگیم و از خون تو و خودمان سیل جاری کنیم. ما آنچه را که در سال ۱۷۹۳ برای اردوئی که علیه ما متحد شده بود گفتیم، علیه تو تکرار می‌کنیم؛ خلق فرانسه با دشمنی که سرزمینش را اشغال کرده است، صلح نمی‌کند.» این بیانیه **کارل مارکس** را خشمگین کرد و آن را «شوینیسیم خالص» خواند، چون در جهت مخالف خواست او برای هر چه سریع‌تر رسیدن به صلح بود. با این همه، به‌کارگران فرانسوی توصیه کرد که کاری نکنند اساس جمهوری لرزان شود و امضای ترک مخاصمه به‌خطر بیفتد. اما می‌دانیم که فرانسوی‌ها در آن زمان به‌موضع مارکسیست‌ها توجه زیادی نداشتند و بیش‌تر مجذوب صدای دیگری بودند؛ صدای **باکونین**، که بر ضرورت همراه کردن جنگ و انقلاب پافشاری می‌کند. از پایان جولای، او دوستانش را با نامه بمباران می‌کرد که در تدارک قیام عمومی باشند. شورش‌های ۸ و ۹ اگست در مارچی و پاریس به‌توصیه او در گرفت، اما خیلی زود فرونشست. باکونین که سال‌ها زندان پیر و فرسوده‌اش کرده از این شکست‌ها فقط یک نتیجه می‌گیرد: باید شخصاً در ماجرا دخالت کند. روز ۱۴ سپتمبر **باکونین** از سویس به‌لیون می‌رود.

اما در پاریس وضع به‌گونه‌ای است که باید اختلاف‌های عقیدتی را کنار گذاشت و فرانسویان را به‌سرعت متحد کرد. در ۵ سپتمبر جلسه بسیار مهمی برگزار می‌شود. اعضای انترناسیونال و سوسیالیست‌های پیرو گرایش‌های گوناگون تصمیم می‌گیرند، برای همبستگی و پیوستگی اقدامات‌شان، کمیته‌ای مرکزی از نمایندگان ۲۰ محله پاریس (هر محله چهار نماینده) تشکیل دهند و در هر محله یک کمیته مراقبت به‌وجود بیاورند. در انتخاباتی که برگزار می‌شود کسانی از افق‌ها و مواضع کاملاً مختلف انتخاب می‌شوند و پیوند جدید و خواست‌های مشترکی میان‌شان پیدا می‌شود. این فدراسیون جدید با آن که نقش مهمی ندارد، به‌عنوان یک «نیروی جدید» معرفی می‌شود. **ژول والس** در روزنامه‌اش «شورش» می‌نویسد:

«ما در تمام شهر، شبکه‌ای از یک فدراسیون به‌وجود آورده‌ایم. این‌ها ۸۰ نفر آدم فقیراند که از ۸۰ زاغه آمده‌اند و به‌نام تمام کوچه‌های پاریس که در فقر و مبارز موجئی همبسته‌اند، حرکت خواهند کرد و اگر لازم شود حمله خواهند برد.» روز ۶ سپتمبر حکومت دفاع ملی رأساً شهرداران و معاونان شهرداری‌های [ناحیه‌ای] پاریس را منصوب می‌کند و به‌این ترتیب اعمال خودسرانه رژیم را که خود به‌آن اعتراض داشت، ادامه می‌دهد. روز ۱۵ سپتمبر زیر فشار عناصر انقلابی تصمیم به‌برگزاری انتخابات شهرداری‌ها پیش از انتخابات مجلس گرفته می‌شود. وضع پاریس روز به‌روز بدتر می‌شود. شمار بیکاران روزافزون است. روز ۱۷ سپتمبر کمیته مرکزی برنامه‌اش را اعلام می‌کند: انتخابات شهرداری‌ها؛ گذاشتن پولیس در اختیار شهرداری؛ انتخاب و مسؤلیت قضات؛ آزادی مطلق مطبوعات، اجتماعات و تشکیل سازمان‌ها؛ ضبط مواد اولیه مورد نیاز؛ جیره‌بندی؛ مسلح کردن همه شهروندان؛ فرستادن کمیسرهای به‌ولایات برای تشویق آن‌ها به‌قیام. کمکم قدرت جدید از بطن زندگی مردم سر برمی‌آورد. شوراهاى شهرداری‌ها به‌سبب نزدیکی، ارگان‌های مورد توجه مردم می‌شوند. روز ۱۸ سپتمبر ارتش‌های سوم و چهارم المان به‌هم می‌پیوندند و محاصره پاریس شروع می‌شود. مبارزه کمون‌ها و حکومت دفاع ملی شدت می‌گیرد. روز ۲۰ سپتمبر کمیته ۲۰ محله پاریس جلسه مهمی تشکیل می‌دهد و در قطعنامه‌های خود برای نخستین بار از کمون سخن به‌میان می‌آورد و اعلام می‌کند که «جمهوری نمی‌تواند با دشمنی که خاکش را اشغال کرده گفت‌وگو کند.» لحن، تندتر و مبارزه‌جویانه‌تر [از قطعنامه‌های پیشین] است. فردای آن روز برنامه به‌حکومت تسلیم می‌شود اما **ژول فری** بررسی آن را تا ۲۸ سپتمبر به‌تعویق می‌اندازد.

گارد ملی، از آن جا که فرماندهانش انتخابی‌اند، به‌زودی در محله‌های پیشرفته‌تر مبدل به‌یک نیروی چریکی واقعی می‌شود. تقریباً تمام نمایندگان کمیته محله‌ها هر کدام در رأس یک گردان قرار می‌گیرند. باشگاه‌های انقلابی نیز به‌این جو دامن می‌زنند و به‌تدریج به‌مردم می‌فهمانند که راه نجات‌شان تنها در برپا کردن کمون است. حتی بورژواها هم از این کارها بدشان نمی‌آید. چون تئاترها تعطیل است به‌تماشای مجامع و اجتماعات پرسروصدا می‌روند و کنجکاو خود را ارضاء می‌کنند. معرکه‌گیران و خل‌وضع‌ها هم فراوانند که هر کدام نقشه «تنها راه» شکست پروس و خروج از این فلاکت را در دست خود دارند. اما نارضایتی مردم در کنار همه این هیاهوها به‌تدریج شکل می‌گیرد؛ نفرت از واسطه‌ها و فروشندگان محتکر، جیره‌بندی اجناس. ژنرال **تروشو** هرچند که از دفاع دم می‌زند، اما به‌صلح می‌اندیشد و از احساس تب‌آلود میهن‌دوستی مردم ناراحت است. با اوج گرفتن بحران، اقدامات اقتصادی کمیته‌های محله‌ها در سایه اقدامات مسلحانه گارد ملی می‌رود. **تروشو** نه‌تنها پروسی‌ها، که پارسی‌ها را نیز در برابر خود می‌بیند. در آغاز ماه اکتوبر گردان‌های بلویل به‌فرماندهی **فلورنس** چند بار به‌مقابل شهرداری پاریس می‌آیند و خواهان اخراج مرتجعان از ادارات، انتخابات فوری و سربازگیری می‌شوند. حکومت مخالفت می‌کند. **فلورنس** و **بلانکی** تصمیم می‌گیرند قاطعانه‌تر عمل کنند و در جلسه‌ای از ۶۵ فرمانده گردان، پیشنهاد واژگون کردن حکومت و برپائی کمون را می‌دهند. تنها ۱۲ نفر این قطعنامه را امضاء نمی‌کنند، اما قضیه به‌گوش **کراتری**، رئیس پولیس، می‌رسد و او بازداشت توطئه‌گران را می‌خواهد. **بلانکی** غیبش می‌زند و **فلورنس** به‌بلویل پناه می‌برد و تصمیم به‌مقاومت می‌گیرد. حکومت جا می‌زند و **کراتری** استعفاء می‌کند.

۳۱ اکتوبر

حکومت، تسلیم شهر متز و میانجیگری چهار قدرت برای امضای آتش‌بس جهت انتخابات مجلس را به‌مردم اعلام می‌کند. مردم به‌شدت برانگیخته می‌شوند و جداً به‌فکر تعویض حکومت می‌افتند. اما حکومت جانشین کجاست؟ همه سازمان‌های انقلابی از جمله سازمان **بلانکی** غافلگیر می‌شوند. یک جبهه متحد انقلابی وجود ندارد. هر گروه برای خود عمل می‌کند. روز ۳۱ اکتوبر مردم به‌شهرداری، مقر حکومت می‌ریزند. یکی از نمایندگان کمیته ۲۰ محله بالا می‌رود و برکناری حکومت جدید را اعلام می‌کند. اسامی اعضای حکومت جدید را می‌خوانند: **دوربان** (تنها عضو حکومت قبلی که مسئله دفاع ملی را جدی می‌گرفت)، **لونی بلان**، **لورو روسن**، **ویکتور هوگو**، **دولکلوز**، **بلانکی**، **فلیکس پیا**، **میلنیرو دوربان** خواستار اقدام از راه قانونی است. بقیه هم که غالباً نماینده مجلس‌اند، متزلزل و مرددند. مگر می‌شود با یک مشت آدم مردد انقلاب کرد؟ پشت سر هم لیست پیشنهاد می‌رسد، اما بی‌فایده است. **فلورنس** از راه می‌رسد، بالا می‌رود و لیست خودش را می‌خواند. بحث در می‌گیرد. در این میان **تروشو**، **فری** و **آدام** از فرصت استفاده می‌کنند و می‌زنند به‌چاک. ساعت ۳ صبح یک گردان از سربازان حکومتی از راه زیرزمین سربازخانه لوبو، به‌شهرداری می‌رسد و حکومت را نجات می‌دهد. لیسا گاره می‌نویسد:

«تزلزل پیشگامان، بکارت حکومت در ماه سپتمبر را به‌آن بازگرداند.» حکومت در مراجعه به‌آرای عمومی، در برابر ۵۵۷ هزار رأی موافق فقط ۶۳ هزار رأی مخالف داشت. پاریس جنگ داخلی نمی‌خواست، هرچند که حاضر بود به‌یک انقلابی گردن نهد. جنگ، ضمن تقویت احساس وحدت ملی، نیروهای انقلابی را از هم پراکنده بود. حکومت، بگیر و ببند را آغاز می‌کند و باشگاه‌ها را می‌بندد، اما گرسنگی و قحطی همچنان پابرجاست. شهرداری که روز ۵ نومبر انتخاب می‌شوند اکثراً میانه‌رو و اعتدالی‌اند. اما وضع طوری است که به‌زودی رو در روی حکومت دفاع ملی قرار می‌گیرند. در جلسات پایان ماه دسمبر، **دلکلوز** و **کلمانسو** یک بار دیگر موضوع کمون را مطرح می‌کنند و خواستار برکناری جنرال‌های مهم و سنگین‌تر شدن وزنه غیرنظامیان در حکومت می‌شوند. روز ۵ جنوری بمباران پاریس آغاز

می‌شود. منسجم‌ترین گروه‌های انقلابی، گروه انترناسیونال، مشغول بازسازی خود می‌شود. در جلسه ۱۲ جنوری تصمیم به انتشار یک روزنامه ارگان می‌گیرد. روز ۱۶ جنوری اعلامیه‌ای که **ژول والس** و **تریدون** نوشته بودند با امضای عده‌ای منتشر می‌شود. امضاءکنندگان خواستار کنار رفتن حکومت و برپایی کمون می‌شدند. **تروشو** واکنش نشان می‌دهد و عده‌ای از امضاءکننده‌ها را بازداشت می‌کند. روز ۱۹ جنوری خروج سربازان برای مقابله با دشمن با شکست مواجه می‌شود. باز پرچم‌های سرخ در پاریس به‌گردش در می‌آید: «زنده باد کمون!» جنرال **تروشو** کنار می‌رود و جنرال **وینوآ** جایش را می‌گیرد.

۲۲ جنوری

شب ۲۲ جنوری مردم به‌زندان مازاسی هجوم می‌برند و **فلورنس** و زندانیان سیاسی دیگر را با فریادهای «زنده‌باد کمون!» آزاد می‌کنند. ظهر ۲۲ جنوری گارد ملی و مردم جلو ساختمان شهرداری جمع می‌شوند اما نمی‌دانند که حکومت پس از تجربه ۳۱ اکتوبر به‌طور تغییر مکان داده و فقط کارمندان و سربازان وفادارش را در شهرداری به‌جا گذاشته است. ناگهان از داخل ساختمان تیراندازی شروع می‌شود. گارد به‌فرماندهی راتول ریگو و **سایپا** موضع می‌گیرد. **سایپا** تیر می‌خورد و نیمه‌آ با ژندارم‌هایش سر می‌رسد. شورشیان عقب می‌نشینند و سی کشته و زخمی به‌جا می‌گذارند. پس از سقوط امپراتوری، نخستین بار است که فرانسویان همدیگر را می‌کشند. فردای آن روز **وینوآ** شورشیان را «عمال پروس» می‌خواند و روزنامه‌ها و باشگاه‌ها را می‌بندد. وضع غیرقابل تحمل می‌شود. فرانسویان نه‌تنها با نارنجک‌های ارتش پروس، بلکه با گلوله‌های **وینوآ** هم کشته می‌شوند. سرما و قحطی بیداد می‌کند. روز ۲۷ جنوری بمباران قطع می‌شود. آتش‌بس امضاء شده است. اعلام آتش‌بس، پرداخت ۲۰۰ میلیون فرانک غرامت و خلع سلاح استحکامات نظامی آشوب به‌پا می‌کند. در ارتش منظم، نطفه‌هایی از شورش بروز می‌کند. مردم به‌مغازه‌ها می‌ریزند و اجناس را غارت می‌کنند. روز ۳۱ جنوری **گامبتا** فرانسویان را به‌مسأخ شدن و مقاومت فرا می‌خواند. بیسمارک، وحشت‌زده، برای مقابله با او دست به‌کار می‌شود. **گامبتا** روز ۶ فبروری استعفاء می‌کند. باز انتخابات، باز بازی پارلمان‌تاریسم جهش انقلابی را خرد می‌کند. باز سرگرمی بالیست‌های گوناگون، از پاریس، **لونی بلان**، **گاریبالدی**، **ویکتور هوگو**، **دولکلوز**، **تولن**، **مالون** و **میلنیر** انتخاب می‌شوند. اما شهرستانی‌ها به‌دست‌راستی‌های افراتی رأی می‌دهند: در مجلس بوردو، ۴۰۰ نفر از نمایندگان سلطنت‌طلبند. گارد ملی تنها نیروی باقی‌مانده از انقلاب است و باید در برابر مجلس سلطنت‌طلب موضع بگیرد. در جلسه ۲۴ فبروری گارد ملی موضع می‌گیرد:

«گارد ملی فقط از نمایندگان منتخب خودش اطاعت می‌کند. گارد ملی علیه هر نوع کوششی برای خلع سلاح اعتراض می‌کند و در صورت لزوم مسلحانه ایستادگی خواهد کرد.» شور انقلابی دوباره اوج می‌گیرد. روز ۲۵ فبروری، یک سرجوخه به‌اتهام جاسوسی کشته می‌شود و جسدش را به‌رودخانه سن می‌اندازند. روز ۲۶ فبروری گارد ملی توپ‌های شانزملیزه و جنگ‌افزارهای واگرام و پاسی را جمع می‌کند و به‌باستیل، بلویل و مونمارتر می‌برد. سنگربندی شروع می‌شود. فدرالیست‌ها، **برونل** و **پیازا**، افسران شورشی را آزاد می‌کنند و انبار باروت دولتی را ضبط می‌کنند. سپاهی که **وینوآ** برای مقابله می‌فرستد به‌آنان می‌پیوندد. قدرت به‌اردوی انقلاب باز می‌گردد.

روز ۲۷ فبروری حکومت اعلام می‌کند که در اول ماه مارچ شانزملیزه را اشغال خواهند کرد. تب اعتراض بالا می‌گیرد. صبح روز ۲۸ فبروری، کمیته ۲۰ محله، انترناسیونال، فدراسیون مجامع کارگری با هم مانیفستی منتشر می‌کنند:

«هر نوع حمله، مردم را هدف سرکوبی دشمنان انقلاب قرار می‌دهد و خواست‌های اجتماعی را به‌خون می‌کشد. ما هنوز روزهای سیاه جون را به‌یاد داریم.» اما صدای آنان انعکاسی ندارد. می‌بایست از طریق کمیته مرکزی و به‌سرعت وارد عمل شد. همان روز در جلسه‌ای در شهرداری محله دوم، فرماندهان گردان‌ها به‌اتفاق آراء تصمیم می‌گیرند مسلحانه در مقابل پروس‌ها بایستند. انترناسیونالیست‌ها به‌اجتماع بزرگ همان شب نماینده می‌فرستند و دیگران را قانع می‌کنند که این سیاست خطرناک را کنار بگذارند. شب هنگام اعلامیه‌ای در کادر سیاه منتشر می‌شود: «همشهریان، هر نوع حمله در حکم نابودی جمهوری است ... در اطراف محله‌هایی که دشمن در آن‌ها مستقر شود سنگربندی خواهد شد، به‌نحوی که رابطه این بخش به‌کلی با محله‌های دیگر شهر قطع شود.» روز اول مارچ سپاهیان پروس در خیابان‌های خلوت، از مقابل مغازه‌های بسته و خانه‌های مزین به‌پرچم سیاه عبور می‌کنند. انترناسیونالیست‌ها به‌کمیته مرکزی نزدیک‌تر می‌شوند. روز ۳ مارچ در انتخابات کمیسیون موقت اجرائی، دو انترناسیونالیست، **وارلن** و **پندی** هم انتخاب می‌شوند. گارد ملی هنوز جنبه تدافعی دارد و از جمهوری پاریس (در مقابل بقیه فرانسه) دفاع می‌کند. اما در جلسه ۱۰ مارچ وضع عوض می‌شود: دیگر صحبت از دفاع نیست، صحبت از انقلاب است: «اول جمهوری فرانسه، بعد جمهوری جهانی، به‌جای ارتش دائمی، تسلیح تمام ملت ... حذف سرکوب، بردگی و استبداد از هر نوع، استقرار حاکمیت ملت، آزادی شهروندان در حکومت بر خود.» مجلس بوردو برای خفه کردن جمهوری پاریس به‌تکاپو می‌افتد. روز ۲ مارچ، پاریس را از پایتختی خلع می‌کند. روزنامه‌ها را می‌بندد و تعدادی از متهمان ۳۱ اکتوبر از جمله **فلورنس** و **بلانکی** از طرف شورای جنگی به‌اعدام محکوم می‌شوند. انقلابیون در مواضع خود محکم‌تر می‌شوند. علی‌رغم پیشنهاد **کلماتسو**، شهردار محله هیجدهم، کمیته مرکزی توپ‌ها را پس نمی‌دهد. روز ۱۳ مارچ مقامات نظامی دستور توقیف **دووال** و **لنومیه** را صادر می‌کنند، اما نتیجه‌ای نمی‌گیرند. روز ۱۵ مارچ گارد ملی چهارمین اجلاس خود را برگزار می‌کند و اعضای ثابت کمیته را برمی‌گزیند: عده‌ای گمنام و بدون تعلق گروهی، همراه با بلانکیست‌ها و انترناسیونالیست‌هایی مانند **آرنو**، **ژورد**، **آرنولد**، **بابیک**، **آسی**، **بیلیوره**، **آلمن**، **وارلن**، **نود** و **دووال**. جلسه روز ۱۷ مارچ تا ساعت ۳ بعد از نیمه‌شب به‌درازا می‌کشد، کمیسیون‌ها انتخاب می‌شوند.

۱۸ مارچ

صبح زود سربازان مسلح کوچه‌های مونمارتر را اشغال می‌کنند. اعلامیه‌ای از طرف **تنیر** به‌دیوارها چسبانده‌اند: «افرادی با سوءنیت به‌بهانه مقاومت در برابر پروس‌ها ... بخشی از شهر را به‌دست گرفته‌اند ... خرید و فروش متوقف شده و مغازه‌های شهر بی‌مشتري است ... خطاکاران که ادعای حکومتی مستقل دارند به‌دست عدالت سپرده خواهند شد ... مردم پاریس، شما ما را در توسل به‌زور تأیید خواهید کرد زیرا باید به‌هر قیمت شده، نظم که شرط رفاه شماست به‌طور کامل و فوری برقرار شود.» مردم به‌سربازان نزدیک می‌شوند، با آن‌ها بحث می‌کنند، از آنان می‌خواهند به‌توصیه کمیته مرکزی به‌مردم بپیوندند. سربازان مرددند؛ درست نمی‌دانند برای چه می‌جنگند. اما از این طرف دفاع شکل می‌گیرد. باریک‌دها برپا می‌شود. گارد ملی در محله هیجدهم به‌حال آماده‌باش در می‌آید. سربازان محافظ تپه مونمارتر با دیدن دسته فدرالیست‌ها، تفنگ‌ها را سرازیر می‌گیرند و به‌آن‌ها راه عبور می‌دهند جنرال **لوکنت** با قاطعیت و حماقت تمام نافرمانان را در برج **سولفرینو** زندانی می‌کند و یک دسته ژاندارم به‌جای‌شان می‌گذارد. دسته‌ای دیگر از سربازان گارد، زنان و بچه‌ها با فریاد «زنده‌باد جمهوری!» سر می‌رسند. **لوکنت** سه بار فرمان آتش می‌دهد، اما کسی اطاعت نمی‌کند. همزمان با آن، عملیات جنرال **پاتورل**، جنرال **سوسی پل**، جنرال **وینوا**، جنرال **فارون**، جنرال **ماریوز** در قسمت‌های دیگر شهر با شکست مواجه می‌شود. همه جا سربازان به‌مردم می‌پیوندند. همه جا باریک‌دها برپا می‌شود. صدای مقاومت‌ناپذیر انقلاب محله به‌محله و نفر به‌نفر پخش می‌شود.

در کمیته مرکزی

اعضای کمیته مرکزی گرد می‌آیند. آسی به‌باز جوئی از افسران دستگیر شده می‌پردازد اما چیز زیادی به‌دست نمی‌آورد. وارلن و آرنولد به‌محلات خود می‌شتابند تا مقاومت را سازمان دهند. برژره فرماندهی مونمارتر را بر عهده می‌گیرد. بقیه اعضا به‌جلسه می‌روند. نخستین تصمیم: برقراری ارتباط بین کمیته و محله‌هاست. عده زیادی داوطلب می‌شوند و به‌مأموریت می‌روند. عده کمی از آن‌ها برمی‌گردند. اما اطلاعات‌شان برای کمیته کافی است: دووال در پانتئون منتظر دستور است. فالتو با ۵ تا ۶ گردان در کوچه سیور آماده است. پندی، شهرداری محله سوم را با چند گردان در اختیار دارد، پروئل در بلویل و وارلن در باتینیول با افرادشان آماده‌اند. کمیته مرکزی با در نظر گرفتن وضع، فرمان حمله می‌دهد. هیچ کدامشان آموزش نظامی ندیده‌اند، اما شور عظیمی به‌حرکت‌شان در می‌آورد: اول حمله به‌مراکز حساس شهر و تصرف آن‌ها، بعد اجتماع عمومی در جلو شهرداری، ساعت ۳/۵ اعضای کمیته برای اجرای تصمیمات از هم جدا می‌شوند. فقط آسی و دو نفر دیگر در محل می‌مانند.

در همین ساعت تنیر وحشت‌زده به‌ورسای می‌گریزد و فرمان تخلیه پاریس را به‌سپاهیان می‌دهد. در میان روز در حالی که تمام کمیته‌ها در شهر مشغول فعالیت‌اند، در نقطه‌ای دور از عرصه نبرد، مردم جنرال لو کنت و جنرال کلمان توما را اعدام می‌کنند. اما قیام در شهر همچنان پیش می‌رود. پروئل پادگان پرنس اوژن را می‌گیرد و به‌سمت شهرداری سرازیر می‌شود. دووال که از پانتئون راه افتاده بود، مقرّ شهربانی را تصرف می‌کند. وارلن و برژره با سپاهیان مونمارتر به‌ستاد میدان واندوم هجوم می‌برند و پس از تسخیر، آن را برای دفاع آماده می‌کنند. در ساعت ۷/۵، پروئل پس از تصرف چاپخانه ملی از یک طرف به پندی که از مونمارتر سرازیر شده می‌پیوندد و از طرف دیگر به رانویه، دوست فلورنس که در رأس گارد ملی از بلویل آمده است. شهرداری محاصره می‌شود. پروئل وارد ساختمان می‌شود، چراغ‌ها را روشن می‌کند و پرچم سرخ را بالا می‌برد: نخستین انقلاب کارگری جهان به‌پیروزی می‌رسد.

منتشر شده در کتاب جمعه ۳۴ در بایگانی مطبوعات ایران